

بیا خود را افرایم



دلم آبشار خوشبختی

سرم سودای نیلوفر

تنم تصویرِ شب‌نم‌ها و لب‌خند هاست

بیا تا شهر واسکت پوش

که یک انگشت

که یک تکبیر

به جای می شگوفد دل ، شگافد ها کند جاری ، دلم آبشار بدبختی

بیا خود را برافرایم

تباهی را تباه سازیم

صدای خسته را از شانه ی اندوه براندازیم

اگر می ترسی از ناجی

اگر می ترسی از حاجی

بیا شم شم

بیا شام شام

بیا شاهنامه را رام رام برافرازیم برافرازیم

تنم مقروض بربادی

دلَم یادبودِ آزادی

عروسان میگریزند از حنا و از مصاف و شیشه اندازی

اگر می ترسی از مارشال

بیا شُل شُل

بیا شمع شمع

شقایق را شبی شنگ شنگ برافرازیم برافرازیم

کمرچین زیر قمچین شد

ترانه بر تبرزین شد

شتالنگ غرق کیبل ها

گلابی نسل گلچین شد

جوانی زیر بُرقع زیر سایه وقف آمین شد ، سرم سرشار بدبختی

اگر می ترسی از طالب

اگر می لرزی از چادر

بیا پُت پُت

بیا خپ خپ

شبانہ چیغ ناهید را برافرازیم برافرازیم

دلم گلبانگِ شهنایی

سرم سودای تنهایی

اگر از ریش صد آخوند و صد تنظیم و صد غرغرمی ترسی

اگر از میله های پُرمی لرزی

اگر از ماشه های سُر می لرزی

به جای دست خود بر ناف

به جای رخنه بر آیساف

بیا یک یک

بیا صد صد

درفش چندصدایی را به چاربرج صداقت ها برافرازیم برافرازیم

تم تقدیم نیلوفر

سرم تقویم خاکستر

اگر از پوست و ابریشم اگر از کاخ می ترسی ، دلم شاتوت شوربختی

اگر از غنچه ی باروت

اگر از خنده ی ماموت

اگر از شانہ بر تابوت می ترسی

بیا کابل

بیا کاکل

بیاد چشمه های نور دوصد شیرپور برافرازیم برافرازیم .

محمدشاه فرهود

هالند سپتامبر 2008